



بررسی شیوه‌های نهادینه کردن ارزش‌های دینی در جامعه



# بررسی شیوه‌های نهادینه کردن ارزش‌های دینی در جامعه

سخنران

دکتر علی محمدی آشنانی

استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

پژوهشکده مطالعات دینی فرهنگ



شماره پنجم، زمستان ۱۳۹۸  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



---

## بررسی شیوه‌های نهادینه کردن ارزش‌های دینی در جامعه

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

سخنران: دکتر علی محمدی آشنانی

ویراستار: روشنگر عاطفی منش

صفحه‌آرا: حسین آذری

نوبت چاپ: اول - مرداد ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۷۲۰۰ ریال

چاپخانه: طنین پاسارگاد

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.

در صورت تخلف پیگرد قانونی دارد.

---

نشانی: تهران، پایین تر از میدان ولیعصر(عج)، خیابان دمشق، شماره ۹، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

صندوق پستی ۶۴۷۴ - ۱۴۱۵۵ تلفن ۸۸۹۱۹۱۷۷ دورنگار ۸۸۹۳۰۷۶ Email: [Nashr@ricac.ac.ir](mailto:Nashr@ricac.ac.ir)

## فهرست مطالب

۷	..... سخن ناشر
۹	..... بررسی شیوه‌های نهادینه‌کردن ارزش‌های دینی در جامعه
۹	..... مقدمه
۱۰	..... ساحت‌های سه‌گانه انسان
۱۰	..... آموزش‌های پیشینی انسان
۱۱	..... پیمان و تعهد پیشینی انسان
۱۳	..... فرهنگ و فضای اجتماعی، زمینه شکل‌گیری انحراف
۱۴	..... مدل نهادینه‌سازی ارزش‌های دینی در قرآن کریم
۳۵	..... جمع بندی
۳۷	..... اصول نهادینه‌سازی ارزش‌ها در جامعه
۳۹	..... مدل فرهنگ‌سازی پیشنهادی
۵۱	..... جمع بندی و نتیجه‌گیری



## سخن ناشر

پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در راستای اهداف و وظایف خود اقدام به برگزاری نشست‌هایی با موضوع‌های مختلف در حوزه فرهنگ، هنر و ارتباطات می‌نماید تا از این رهگذر، فضای گفتگو و تبادل نظر میان نخبگان فرهنگی کشور، نقد و بررسی مسائل و مشکلات مبتلابه جامعه فراهم آید.

نوشتار پیش‌رو، نتیجه‌نشستی است با عنوان « بررسی شیوه‌های نهادینه‌کردن ارزش‌های دینی در جامعه» با سخنرانی دکتر علی محمدی‌آشنانی استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم که در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ توسط گروه دین و فرهنگ پژوهشکده مطالعات دینی فرهنگ برگزار شده است.

یادآوری می‌شود، موضوعات مطرح شده از سخنران، لزوماً منعکس‌کننده دیدگاه‌های پژوهشگاه نیست.





## بررسی شیوه‌های نهادینه‌کردن ارزش‌های دینی در جامعه

### مقدمه

عنوان بحث امروز بررسی شیوه‌های نهادینه‌کردن ارزش‌های دینی در جامعه است. اگر بخواهیم این بحث را به خوبی مطرح کنیم، قبل از آن باید یک سری مبانی، اصول و اهداف را هم مطرح کنیم، زیرا بحث شیوه‌ها همواره مبتنی بر زیرساخت‌هایی است که نیاز به مباحث طولانی دارد، لذا از آن بحث‌ها می‌گذرم.

در بحث تئوریک و اجرایی این قضیه، قرآن، شیوه‌ها و مدل‌های مختلفی را برای نهادینه‌کردن ارزش‌های دینی در جوامع مختلف مطرح کرده است و در مقام عمل در جوامع گوناگونی که به عوارض گوناگون فکری، اخلاقی و عملی مبتلا بودند، انبیاء این کار را به طور مختلف انجام داده‌اند و ارزش‌های دینی را ایجاد و نهادینه کردند.

بحث ما از جنبه دیگری به مهندسی اجتماعی هم مربوط است یعنی ما در اینجا درباره نوعی مهندسی اجتماعی فرهنگی بحث می‌کنیم، چون نهادینه کردن یک ارزش در جامعه، نوعی مهندسی اجتماعی و فرهنگی است. برای این که این بحث بتواند قالب مناسب خود را پیدا کند، باید شیوه‌ها را در سه ساحت مورد توجه قرار دهیم.

### ساحت‌های سه‌گانه انسان

انسان موجودی مرکب است و سه ساحت گوناگون دارد: اندیشه، انگیزه و عمل. اگر حقیقتی بخواهد در این سه ساحت در وجود آدمیان و در جامعه نهادینه شود، ما باید در سه ساحت، دارای برنامه باشیم و برای هر کدام از این سه ساحت، شیوه‌های مختلفی را به کار بگیریم تا بتوانیم یک حقیقت را به خوبی ارائه کنیم.

### آموزش‌های پیشینی انسان

در مورد ارزش‌های دینی، قرآن کریم می‌گوید: «در حیات قبل از دنیا، شما سه کلاس آموزشی طی کرده‌اید:

۱. کلاس معرفت همه اسماء و حقایق جهان: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۱</sup>

خدای متعال، همه حقایق عالم را به انسان آموخت.

۲. کلاس نیک و بد اخلاقی: قرآن می‌گوید: «وَنَفَسٍ وَ مَاسَوَاهَا فَالْهَمَهَا

فُجُورَهَا وَ تَقْوِيهَا»<sup>۲</sup>

---

۱. بقره، ۳۱

۲. شمس، ۷ و ۸

وقتی می‌خواستیم نفس انسانی را درست کنیم، آموزه‌های اخلاقی را در درون او به صورت الهام و علم حضوری قرار دادیم.

۳. کلاس‌های آموزه‌های دین: در سوره مبارکه روم می‌فرماید: «ما به شما فطرتی دادیم که آموزه‌های دینی در آن جاسازی شده است؛ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> فطرتی به شما دادیم که این فطرت حاوی آموزه‌های دینی است. قرآن کریم در اول این آیه این طور شروع می‌کند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا؛ اقامه وجه کن به سوی دین.» آخر آیه هم می‌گوید: «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ» دینی که به انسان و جامعه انسانی استواری می‌دهد، دینی است که از فطرت انسان برمی‌خیزد و ما این را به همه انسان‌ها داده‌ایم و در انسان وجود دارد.

بدینسان انسان بدون سرمایه به دنیا نمی‌آید، آری انسان با سرمایه‌های آموختنی و داشتنی، واجد علم همه اسماء و حقایق است، همه نیک و بد و ارزش‌های اخلاقی را می‌شناسد و حتی براساس آیه ۳۰ سوره مبارکه روم، آموزه‌های استواربخش دین را با خود به این دنیا می‌آورد.

### پیمان و تعهد پیشینی انسان

پس از آموزش این آموزه‌ها براساس آنها، یک اعتراف و پیمان هم از انسان گرفته شده است، قرآن می‌فرماید: «اعتراف عمومی بر توحید چنین بود: «الْأَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى؛<sup>۲</sup> خداوند پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟

---

۱. روم، ۳۳

۲. اعراف، ۱۷۲

گفتند: بله» این نخستین اعتراف بر معرفت توحید بود.

قرآن می‌گوید پیمان و تعهدی نیز از انسان گرفته شد، پیمان طی کردن راه مستقیم: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۱</sup> آیا با شما پیمان نبستم ای فرزندان آدم! که شیطان را نپرستید و تنها مرا بندگی کنید؛ این راه مستقیم است.»

از این آیه معلوم می‌شود انسان، نه تنها راه مستقیم را می‌شناسد، بلکه عهد بسته است که براساس آموزه‌های آن، حرکت کند. پس انسان با آموخته‌هایی از حقایق و آموزه‌های دینی به دنیا می‌آید و خودش را نسبت به انجام آنها دارای مسئولیت می‌داند. لذا انسان دارای حقیقتی به نام وجدان و احساس مسئولیت است.

بدینسان انسان با گذراندن سه آموزش و کلاس، یک اعتراف و یک پیمان؛ اعترافی عام و پیمانی خاص برای این که راه مستقیم را طی کند، به دنیا قدم گذاشته است.

یکی از راههای نهادینه‌سازی، همین عبادات است. می‌دانید چرا ما در نماز تکرار می‌کنیم و دائماً می‌گوییم: «اهدنا الصراط المستقیم»؟ یعنی ما را هدایت کن به همان صراط مستقیمی که ما می‌شناسیم و پیمان بسته‌ایم تا آن را بیمائیم. بحث تقوا هم همین است. تقوا یعنی حرکت در مسیری که هم می‌شناسیم و هم پیمان داده‌ایم.

این مقدمه را برای این عرض کردم که بدانیم بشر، هم ارزش‌های دینی

را می‌شناسد و هم نسبت به آنها متعهد است، پیمان داده و نزد خدای متعال در برابر آنها مسئولیت دارد.

### فرهنگ و فضای اجتماعی، زمینه شکل‌گیری انحراف

علیرغم این سرمایه‌گراندرد الهی انسانی، اتفاقات بدی در دوران زندگی اجتماعی انسان می‌افتد.

**الف. در حوزه اندیشه:** گاهی اندیشه کفر و شرک در جامعه‌ای گسترش پیدا می‌کند حتی در قالب فکر دینی، مثلاً در یهود و در نصارا می‌بینید که گاهی عیسی (ع) جای خدا می‌نشیند یا حداقل فرزند خدا می‌شود و گاهی «عزیر» فرزند خدا می‌شود. اینها انحرافات است که جامعه به اسم دین، لباس شرک به اندام فکر دینی می‌کند و فکر و اندیشه مردم را حتی با نام دین تخریب می‌کند.

**ب. در حوزه انگیزه:** قرآن می‌گوید: «وقتی بشر در جامعه زندگی می‌کند به دلیل این که جامعه، نیازهای او را نمی‌شناسد و به او اعتنا نمی‌کند، دچار «إصر» و فشار می‌شود و تعادل وجودی او چنان برهم می‌خورد که اجازه حرکت را به او نمی‌دهد.»<sup>۱</sup>

**ج. در حوزه عمل:** گاهی فضای جامعه، فاسد و منحرف می‌شود و در فضای فاسد و جامعه‌ای که از نظر اخلاقی دچار مشکل است، نهاد و وجود افراد، با فرهنگ غلط و فاسد خو می‌گیرد و دچار انحراف می‌شوند.

اگر به این نکات دقت کنید، روشن می‌شود که انسان در آغاز تولد، موجودی آشنا به حقایق، مطهر، پاک و دارای معصومیت است و با سرمایه عظیمی به دنیا می‌آید، اما به تعبیری که در روایات آمده، پدر، مادر، فضا و محیط اجتماعی، گروه همسالان و فرهنگ غلط، باعث انحرافات در او می‌شوند.

### مدل نهاده‌سازي ارزش‌های دینی در قرآن کریم

اگر بخواهیم ارزش‌های دینی بار دیگر در جامعه نهاده‌سازي شود، قرآن برنامه‌ای خاص را ارائه کرده است که عبارتند از:

#### ۱. بیدارسازی

قرآن می‌گوید مردم باید بیدار شوند یعنی سرشان را پایین نیندازند و براساس تلقین‌های نادرست و غلط جامعه، راه بروند. به نظر من این‌که قرآن تلاوت آیات الهی را به عهده پیغمبر می‌گذارد، «یتلو علیهم آیاته» برای این است که این بیدارسازی اتفاق بیفتد. به خاطر این است که نقش و رسالت تلاوت، نقش بیدارسازی و هشیارسازی است. در مباحث اخلاقی و عرفانی هم این بحث مطرح است که اولین مرحله، مرحله یقظه است یعنی بیدار شدن.

علت این‌که قرآن در سوره مزمل می‌گوید: «فَاقْرَأْ مَا تَبَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ؛ هر چه می‌توانید قرآن بخوانید.» بعد می‌گوید خدا می‌داند مریض یا در مسافرت یا در حال جهاد هستید، ولی باز دوباره می‌گوید: «فَاقْرَأْ مَا تَبَسَّرَ مِنْهُ؛<sup>۱</sup> هر چی می‌توانید قرآن بخوانید.» چرا؟ چون اول باید بیدارسازی اتفاق

بیفتند. اگر انسان احساس کند مسیری که فعلاً براساس آموزش‌های جامعه و محیط زندگی می‌رود، درست است و غیر از این نیست، هرگز درصدد اصلاح خود و بازنگری خویشتن برنخواهد آمد. اینجاست که باید عرض کنم این تعبیر قرآن کریم خطاب به جوامع دینی است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وقتی خدا و رسولش، شما را می‌خوانند تا شما را احیا کنند، جوابشان را بدهید، اجابت کنید و آن را بپذیرید.» این گام اول است که هم در مباحث اخلاقی و هم در قرآن مطرح است و اثر تلاوت و قرائت قرآن نیز در حقیقت، باید همین باشد.

## ۲. اصلاح و بازنگری در حوزه اندیشه

اندیشه‌های بشر در دوران زندگی بر اثر تعالیم غلط اجتماعی، دچار التقاط می‌شود و آموزه‌های پاک و زیبایی که خداوند متعال به صورت علم حضوری در انسان گذاشته بود، گاهی مغفول واقع می‌شود. اگر قرآن می‌گوید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> آیا در مورد خداوند که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است، شک وجود دارد؟ اگر به آسمان و زمین نگاه کنید؛ روشن است که فاطر و آفرینشگر دارد، لذا اصلاً جایی برای تأمل و درنگ وجود ندارد! با این نگاه، آیا در مورد خداوند متعال، شک وجود دارد؟ به فطرتان مراجعه کنید. البته قرآن استدلال هم می‌کند.

---

۱. انفال، ۲۴

۲. ابراهیم، ۱۰

### استدلال، موعظه و مجادله روش‌های اصلاح در حوزه اندیشه

قرآن کریم، سه راه را در حوزه اندیشه مطرح می‌کند که من بحث شیوه‌ها را از همین جا شروع می‌کنم. خداوند به پیغمبر می‌فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ!»<sup>۱</sup> ای پیامبر! در حوزه اندیشه با سه شیوه عمل کن: اولاً با شیوه استدلال، حکمت، برهان و دلیل به تثبیت و نهادینه‌سازی اندیشه‌های صحیح پرداز. قرآن هم از مخالفان برهان می‌طلبد و هم به آنها، برهان ارائه می‌کند. یکی از اسامی قرآن، برهان است «یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم»<sup>۲</sup> نور و برهان همان آیات الهی است که از نوعی استدلال عمیق برخوردار است و در حقیقت به بدیهیات، فطریات و امثال آن منتهی می‌شود.

اما روش دوم در حوزه اصلاح، «الموعظة الحسنه» یعنی پند نیکو است که به برانگیختن انگیزه‌ها مربوط می‌شود. اگر چه انسان در حوزه اندیشه، مسیر را بشناسد، ولی ممکن است چیزهایی جلو او را بگیرند، اینجا نیاز به موعظه است. این که حتی گاهی پیامبر(ص) به ابن مسعود می‌فرمود: «برای من قرآن بخوان!» گفت: «یا رسول الله! قرآن بر شما نازل می‌شود، آیا من برای شما قرآن بخوانم؟» فرمودند: «بله حظ و بهره گوش و استماع غیر از حظ قرائت و زبان است.» این اقدام به همین دلیل است.

شیوه سوم مجادله است: «و جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.» گاهی برای روشن شدن حق، فقط موعظه و استدلال کافی نیست، شخص می‌پندارد که به حق

---

۱. نحل، ۱۲۵.

۲. نساء، ۱۷۴.



است و فکر می‌کند نکاتی را می‌داند که طرف مقابل نمی‌داند. بطلان اینگونه توهومات، فقط در حوزه مجادله، بحث و گفتگو ظاهر می‌شود که این اندیشه غلط است. البته مجادله باید به صورت احسن باشد یعنی همراه با اهانت، توهین و انگ‌زدن نباشد. لذا حتی به پیامبر(ص) با آن‌که بدون تردید حق است، می‌گوید: به اینها بگو «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>۱</sup> ما یا شما یا بر هدایتیم یا بر ضلالتیم!» وگرنه قرآن در آیات دیگر شک ندارد و تصریح می‌کند: «تو بگو که من، شما را به راه خدا می‌خوانم، حتماً راه درستی است و بدون شک همین راه، راه مستقیم است؛ و انک لتهدی الی صراطٍ مستقیم.»<sup>۲</sup> اما وقتی بحث مجادله پیش می‌آید، اول نمی‌گوئیم که همه حق را ما می‌گوئیم و شما از اول باطلید و هر چه هم بگوئید، باطل است! نه، پندار غلطی وجود او را گرفته که در حین مناظره باید کشف شود و لذا مجادله برای به‌در کردن حریف نیست؛ بلکه برای فهماندن و زدودن پندارهای غلط و کنار گذاشتن اوهام و خیالاتی است که او را فراگرفته است. این هم راه سوم که اندیشه و فکر را اصلاح می‌کند.

### ۳. اصلاح در حوزه انگیزه‌سازی

قرآن کریم در این حوزه، دو محور دارد؛ برداشتن فشارهای روانی و باز کردن غل و زنجیرها و بند و ترمزهای روحی. اساساً یکی از عناصر مهم رسالت انبیای الهی اصلاً همین است: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي

---

۱. سبأ، ۲۴.

۲. شوری، ۵۲.

كَانَتْ عَلَيْهِمْ<sup>۱</sup> پیغمبر آمده تا فشارهایی که بر آنهاست و زنجیره‌هایی که بر آنان بسته شده است، را بردارد.

من باید بحث عمده‌ای را اینجا عرض کنم و آن این که به تعبیر روانشناسان، نفس انسان از دو بخش تشکیل می‌شود: ۱. ضمیر خودآگاه ۲. ضمیر ناخودآگاه. بسیاری از مسائلی که در حوزه اندیشه به نتیجه نمی‌رسد و تمام نیازهایی که در جامعه برآورده نمی‌شود؛ ناپود نمی‌شود بلکه به صورت فشار و عقده روانی و عاطفی در ضمیر ناخودآگاه انسان ذخیره می‌شود و کم‌کم این فشارها، منبع کنترل انسان می‌شود. ترس‌ها، تحقیرها، تردها و احساس گناه‌ها، گاهی مالک همه تصمیم‌های انسان می‌شود. این که قرآن می‌گوید: «اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بَعْضَ مَا كَسَبُوا»<sup>۲</sup> شیطان مهار انسان‌ها را به خاطر کارهای گذشته‌شان در اختیار می‌گیرد و بدین‌سان آن‌ها را به سمت گوایت و بی‌هدفی می‌کشاند؛ و اخوانهم يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغِيِّ<sup>۳</sup> این، بدان روست که به خاطر اعمال گذشته، منبع کنترل آدمی در اختیار شیطان قرار می‌گیرد. اگر این فشارهای روانی و عاطفی، به صورت مداوم، بر انسان تشدید شود، به تعبیر قرآن دچار خسارت نفسانی می‌شود و کسی که دچار خسران و زیان نفس شد، نمی‌تواند مؤمنانه زندگی کند: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۴</sup> آری قرآن تصریح می‌کند، هر کس در حوزه انگیزه، دچار

۱. اعراف، ۱۵۷.

۲. آل عمران، ۱۵۵.

۳. اعراف، ۲۰۲.

۴. انعام، ۱۲.

اختلالات عمیق شود، امکان ایمان آوردن از او سلب می‌شود و دیگر امکان ندارد مؤمنانه زندگی کند. حدود ۴۰ آیه در رابطه با گونه‌های مختلف فشارها و زنجیرهای نفس و قلب است؛ گاهی می‌گوید: «طَبَعَ عَلَي قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»<sup>۱</sup> گاهی می‌گوید قلوبشان محبوب است، گاهی مریض است و بعد انواع نشانه‌های این بیماری را مطرح می‌کند.

بدین سان ما سه نوع انسان را در حوزه انگیزه سراغ داریم: ۱. انسان سالم یا دارای شخصیت سالم ۲. انسان تحت فشار و عصبیت ۳. انسانی که دچار اختلال روحی و روانی شده است. البته در تقسیمات روانشناسی نیز می‌گویند که انسان‌ها، یا سالم یا روان‌نژند و یا روان‌پریش هستند. روان‌پریشان را از حوزه مباحث خارج می‌کنیم چون آنها مبتلا به برخی از بیماری‌های شدیدند و باید درمان‌های اساسی شوند. روان‌نژندها همان‌هایی‌اند که ما اسمشان را انسان‌های تحت فشار و انسان‌های دارای عصبیت می‌گذاریم.

اگر کسی بخواهد ارزش‌های دینی، واقعاً در جامعه نهادینه شود، باید فشارهایی که در زمینه روانی و عاطفی بر انسان‌ها هست را بردارد. اگر انسانی در خودماندگی داشته و مشغول خودش باشد و به مکانیسم دفاعی گرفتار شده باشد، یعنی همیشه می‌خواهد و لازم می‌بیند که از خود دفاع کند، اصلاً نمی‌تواند از نظر معنوی و دینی رشد کند، چون به رشد خود اصلاً توجه ندارد، به تعبیر قرآن خود اصلی‌اش را فراموش کرده و کسی که خود را فراموش کند، از سرمایه‌های علمی که در وجود خود او هست،

غافل مانده است. یا او تغافل کرده یا محیط، تغافل و فشار را به او تحمیل کرده است. کسی که دچار ترس، تحقیر، طرد و احساسات منفی است، اینها انسان را به نوعی غل و زنجیر عاطفی و روانی مبتلا می‌کند که توان حرکت را از او می‌گیرد. خیلی‌ها می‌گویند می‌خواهیم خوب باشیم اما نمی‌توانیم! می‌خواهیم، دروغ نگوئیم، ولی تا جایی زمینه‌ای برای دروغ پیش می‌آید، آنجا دچار خجالت می‌شویم و این کار را انجام می‌دهیم!

به نظرم در حوزه انگیزه، پیش‌نیازی برای نهادینه کردن ارزش‌های دینی در جامعه و افراد داریم و آن این است که یک انسان‌شناسی کامل به مردم آموزش دهیم و یک پیرایش جدی در مورد افراد جامعه صورت دهیم.

قرآن برای پیشگیری از ایجاد فشار و برای درمان آن برنامه دارد، این که قرآن می‌گوید غیبت نکنید و دروغ نگوئید! همه به خاطر این است که می‌خواهد جلوی این فشارها را بگیرد. به نظر من بحث توبه نیز برای درمان احساس گناه است. البته یکی از راهکارهاست ولی راه اساسی این است که به گونه‌ای انسان را توحیدمحور کنیم که محبت خدا را بیشتر دریافت و احساس کند. در برابر فشار عصبی، ارتباط معنوی با خداوند، امیدواری به خدا و رحمت الهی، انسان را به جایی می‌رساند که دیگر از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای، نمی‌هراسد «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»<sup>۱</sup> و دیگر، فشارهای اجتماعی در او مؤثر واقع نمی‌شود، این هم برنامه دیگری که در این حوزه برای نهادینه کردن ارزش‌های دینی باید دنبال شود.

#### ۴. اصلاح در حوزه عمل

در بحث از حوزه عمل که تأثیر بسیار عمیقی دارد، قرآن کریم می‌گوید: «زمانی ارزش‌های دینی در جامعه نهادینه می‌شود که مردم، قائم به عدالت گردند؛ لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»<sup>۱</sup> یعنی باید جامعه‌ای عدالت‌محور ایجاد شود تا مردم به صلاح گریند. آن هم نه فقط عدالت‌محور از نظر سیاسی و قضایی و حکومتی؛ بلکه آحاد جامعه، قائم به قسط شوند. این که قیام به قسط، هدف بعثت انبیاست، شاید یکی از وجوهش همین است. اگر در جامعه‌ای فرهنگ فساد، گسترش یافت و نهادینه شد، هر انسانی که به دنیا می‌آید، رنگ محیط و جامعه را به خود می‌گیرد.

شهید مطهری در کتاب علل گرایش به مادی‌گری بحث مفصلی را مطرح کرده است که چرا اندیشه‌های دینی دنبال این هستند که حاکمیت‌های سیاسی اجتماعی هم اصلاح بشوند، وی می‌فرماید: «دلیلش همین نکته است که اگر اجتماعی، عدالت‌محور نبود، اگر براساس اندیشه توحیدی بنا نشده و به حاکمیت طاغوت و عصیان و گناه مبتلا شد، افراد این جامعه نمی‌توانند ارزش‌های دینی را آن‌طور که در درونشان هست، شکوفا کنند و آنها را کاملاً در وجودشان و در عناصر اجتماعی و سازوکار فرهنگی و سیاسی‌شان نهادینه‌سازی کنند»<sup>۲</sup>.

اینجاست که حرکت در جهت اصلاح حاکمیت‌های سیاسی و اجتماعی هم یکی از روش‌های اساسی نهادینه‌کردن ارزش‌های دینی است. وقتی

---

۱. حدید، ۲۵.

۲. علل گرایش به مادی‌گری: ۱۷۷ - ۱۷۰.

حضرت موسی سراغ فرعون می‌آید، اولین جمله‌اش این است، «أَدِّوْا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ أَنِي لَكُمْ رَسُولٌ آمِينٌ»<sup>۱</sup> بندگان خدا را به من تحویل بده. چرا تو بر اینها حکومت پیدا کردی؟ حکومت بر مردم نباید در اختیار تو باشد.

قرآن در آخر آیه‌الکرسی همین نکته را مطرح می‌کند، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» اگر ولایت الله در جوامع بشری در لباس حاکمیت، تحقق پیدا کند، «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» می‌شود یعنی مردم را کم‌کم از ظلمات به نور هدایت می‌کند اما «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»، اگر در جامعه‌ای طاغوت حاکمیت پیدا کرد و ولیّ جامعه شد، «يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»<sup>۲</sup> می‌گردد و آن نور فطری و طبیعی و آن نور انسانی که خداوند متعال به صورت الهام، آموزش و فطرت در درون بشر گذاشته است، در حکومت‌های طاغوتی، کم‌کم مردم از آن نور جدا شده و به سوی ظلمات رهسپار می‌شوند و لذاست که امام مهدی(ع) به عنوان نماد تجلی حاکمیت الهی مطرح است. اگر آن حاکمیت مهدوی که در همه ادیان الهی وعده داده شده است، پیدا شود، آن وقت می‌بینیم تمام این حقایق در وجود بشر نهادینه‌سازی می‌شود. انسان واقعاً قائم به عدالت می‌شود و دیگر به دیگران تعرض نمی‌کند و واقعاً می‌تواند حقایق را پی بگیرد. این هم شیوه نهادینه‌سازی در بخش عمل.

**پرسش:** سؤالی که در بدو فرمایش شما، برای من مطرح شد، تقسیم‌بندی ساحت وجودی انسان به اندیشه، انگیزه و عمل بود. معمولاً در تقسیم‌بندی‌هایی که در توحید عملی و نظری مطرح می‌کنند، انگیزه و عمل

---

۱. دخان، ۱۸

۲. بقره، ۲۵۵

را در اخلاق عملی یا حتی با بحث توحید عملی، یکی می‌دانند حالا می‌خواستم بپرسم که چرا اینها را جدا کردید؟

**پاسخ:** مبنای این تقسیم، قرآن کریم است. قرآن کریم می‌گوید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»<sup>۱</sup> عمل بر طبق شاکله است. بنابراین شاکله، محل ایجاد انگیزه است که منتهی به عمل می‌شود و این غیر از خود عمل است. گاهی ممکن است عمل با انگیزه‌های غلط صورت پذیرد، مثلاً قرآن می‌گوید: «آنهايي که ریا می‌کنند، ظاهر عمل صالح را با انگیزه غلطی صورت می‌دهند. اگر به قرآن برگردیم، در حقیقت قرآن از سه چیز صحبت می‌کند یکی بعد جسمانی انسان است که عمل را انجام می‌دهد، یعنی صرف داشتن اندیشه، کافی نیست. علاوه بر اندیشه و بینش، گرایش لازم است که به حوزه انگیزه مربوط می‌شود و محلش قلب است و بحث ایمان در همین جا مطرح است، یعنی آیه «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِهِمْ»<sup>۲</sup> حوزه انگیزه است نه حوزه اندیشه و نه حوزه عمل. گرچه برخی گفتند که ایمان هم نوعی عمل قلبی است ولی بالاخره این غیر از بحثی است که به عمل به معنای حرکات خارجی و کار فیزیکی مربوط است.

اگر در حوزه فلسفه و روانشناسی هم مباحث را ملاحظه بفرمایید، می‌گویند وقتی عمل از آدمی، صادر می‌شود که انسان مراحل را طی کرده باشد، اول آن کار را تصور کند و ببیند، بعد تصدیق به فایده بکند، بعد کم‌کم در او شوق ایجاد شود، شوق که ایجاد شود، عزم می‌کند، تصمیم می‌گیرد، آن

---

۱. اسراء، ۸۴

۲. حجرات، ۱۴

وقت است که کار را انجام می‌دهد. پس کار انجام شده در حوزه خارجی است. اما مراحل پیشین در وجود انسان تحقق پیدا می‌کند و چون عمل از شاکله برمی‌خیزد و محل ایجاد انگیزه، شاکله است، باید حتماً اصلاح شود. مدل قرآن در تربیت، مدل اصلاح شاکله است. یعنی اگر بخواهیم جامعه‌ای داشته باشیم که در حوزه عملی، ارزش‌های دینی را پاس بدارد، اول باید سراغ این برویم که شخصیت و شاکله‌های آن را از اغلال و زنجیرها تهی کنیم و ساختارهای شخصیتی، بینشی، نگرشی و انگیزشی آن‌ها را اصلاح و ترمیم کنیم. اگر این اتفاق افتاد، یقیناً آنها در حوزه عمل اصلاح خواهند شد.

**پرسش:** شما در بحث، عمل را معلول می‌دانید و علت نمی‌دانید؟

**پاسخ:** بله، بنده طبق این آیه عرض می‌کنم: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عِلْمًا شَاكِلَةً»<sup>۱</sup> که عمل، برخاسته از شاکله است. حالا بعضی گفته‌اند شاکله در اینجا یعنی نیت و انگیزه و البته بنده معتقدم شاکله در این آیه به معنی «شخصیت» است که دچار اختلال می‌شود.

افزون بر آیه فوق، شواهدی هم وجود دارد که اهل بیت(ع) به ما گفته‌اند. مثلاً امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «الغیبة جهد العاجز! غیبت، تلاش و عمل کسی است که احساس ناتوانی می‌کند».

این روایت به ما می‌گوید چرا انسانی به غیبت دچار می‌شود؟ چون احساس عجز و ضعف می‌کند، نمی‌تواند صحبت خود را درست به طرف

۱. اسراء، ۸۴

۲. نهج البلاغة: ۵۵۶، حکمت ۴۶۱



مقابل منتقل کند، مجبور است پشت سر او صحبت کند!

امیرالمؤمنین (ع) در سخن دیگری فرمود: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره»<sup>۱</sup> اگر کسی از نظر ساختار شخصیتی، عزت نفسش از دست برود، از شرارت او در جامعه ایمن نباشید! از سوی دیگر، در بسیاری از روایات داریم: «من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهواته»<sup>۲</sup> یا «من کرمت علیه نفسه صغرت الدنيا فی عینه»<sup>۳</sup> اگر کسی دارای احساس کرامت و عزت نفس شد و شخصیتش نزد خودش بالا رفت، دنیا در نظر این شخص کوچک می‌شود و می‌تواند خود را کنترل کند و کاملاً در مدار درستی‌ها حرکت کند، دلیلش همین است که اگر ساختار شخصیتی را اصلاح کردید و جامعه توانست انسان‌هایی را با ساختار شخصیتی درست و سالم رشد بدهد، حتماً ذخیره‌های باطنی انسان به فضاسازی اجتماعی کمک می‌کند.

من عرض می‌کنم که اگر بخواهیم مهندسی اجتماعی - فرهنگی مناسبی تحقق یابد و در فضای عمومی اجتماعی کاری بکنیم، تنها باید براساس آموزه‌های قرآنی و با تبیین نبی مکرم اسلام (ص) و اهل بیت بزرگوارش صورت پذیرد. اگر این اتفاق نیفتد، فرهنگ غلط اجتماعی موجود در جوامع با داشته‌های فطری انسانی او سازگار نیست و لذا آدمی را دچار تعارض می‌کند و اینجاست که منشأ عصبیت شکل می‌گیرد.

**پرسش:** مثالی خدمتتان عرض می‌کنم، در جامعه ما الان افراد دوست

---

۱. بحارالأنوار، ج ۷۲: ۳۰۰

۲. نهج البلاغه: ۵۵۵، حکمت ۴۴۹

۳. بحارالأنوار، ج ۷۵: ۴۵۲

دارند به هر قیمتی شده پول به دست بیاورند، یعنی چون نظام و سیستم اقتصادی جورى است که افراد به هر قیمتی که شده می‌خواهند پول به دست بیاورند، لذا بسیاری از اوقات در حلال و حرام بودنش دقت نمی‌شود، از آن طرف وقتی می‌بینیم حضرت اباعبدالله(ع) روز عاشورا به لشکر کفر می‌گویند: «حرف من به این خاطر در دلتان نمی‌نشیند که شکم‌های شما از حرام پر شده است!» نشان می‌دهد که رزق حرامی که می‌خورند، روی این که ارزش‌ها در وجودشان بنشینند یا نه، تأثیر دارد؟ چگونه آن شاکله اصلاح می‌شود؟

**پاسخ:** کاملاً درست است، برای تعبیری که شما به آن اشاره فرمودید، یعنی تأثیر متقابل ایمان و عمل، سه، چهار شاهد قرآنی داریم، اولین و شاید صریح‌ترین آنها آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»<sup>۱</sup> است. کلمه طیب یعنی همان اعتقادات، باورها و اندیشه‌های درست است که در قلب نشسته و عمل صالح باعث رفع و بلندی آن می‌شود، آن را تثبیت می‌کند و به تعبیر این آیه شریفه، تصعید می‌کند. یعنی عمل صالح بازخورد دارد. حتی اگر یک حرف یا اندیشه‌ای را جایی تکرار کنید، این در شما تأثیر دارد، تا چه رسد به این که در حوزه عمل تکرار شود.

آیه دوم این است که قرآن می‌گوید: روز قیامت روزی است که «یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنه من قبل أو کسبت فی ایمانها خیراً»<sup>۲</sup> همه افراد برخی از آیات و حقایق را می‌بینند، آنجا همه ایمان

۱. فاطر، ۱۰

۲. انعام، ۱۵۸

می‌آورند، اما ایمان در آنجا فایده‌ای ندارد مگر آن که قبلاً ایمان آورده و کار نیک هم انجام داده باشد. اگر ایمان آورده باشد و اگر فقط ایمان آورده باشد ولی کار خیری انجام نداده باشد، باز آنجا برایش فایده‌ای ندارد.

از این رو، این که حوزه عمل، مؤثر در تصعید ایمان انسان است، کاملاً درست است و من به این فرمایش شما در ابتدای صحبت اشاره کردم. به نظر می‌رسد علت این که نماز و روزه در برنامه دینی، همه روزه واجب شده، این است که آموزه‌های ابتدایی و پیشینی، شکوفا و تکرار شود. خود عبادت، ما را به یاد آن آموزه‌ها می‌آورد و آن‌ها را تثبیت و شکوفا می‌کند. بنابراین کاملاً درست است که عمل در اندیشه انسان تأثیر دارد.

نمونه‌ای را هم معرفی می‌کنم؛ جزو آخرین وصایای حضرت علی (ع) است که می‌فرماید: «اوصیکم بتقوی الله وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ» نیاز به نظم، از جمله نیازهای روانی آدمی نیز هست ولی جامعه مرا غیر منظم بار می‌آورد و در حوزه عمل، انسان نامنظم با نظام عالمی که موزون است و به مقدار و به صورت منظم آفریده شده است، نوعی تعارض پیدا می‌کند و بین او و نظام و سازوکار عالم ناسازگاری ایجاد می‌شود.

آری، اندیشه و عمل داد و ستد دارند؛ انسان موجود پیچیده‌ای است، فکر مثبت در او، بینش مثبت درست می‌کند، بینش مثبت در او، عمل مثبت درست می‌کند؛ این مسیر بازخورد و برگشت هم دارد؛ یعنی یک‌طرفه نیست. اگر چه از طرف ایمان شروع می‌شود اما از طرف عمل صالح هم تثبیت و تصعید صورت می‌پذیرد و اساساً بدون عمل صالح، ایمان هم اگر پیدا شود، رخت برمی‌بندد.

شاهد این نکته و مدعا آیه شریفه قرآن است که تصریح می‌کند اگر کسانی شروع کنند و به طور مداوم کار بد انجام بدهند، اتفاقی بدی برایشان می‌افتد: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»؛ سپس عاقبت و سرانجام کسانی که زشتی‌ها را مرتکب شدند، آن شد که آیات الهی را تکذیب کردند.

یزید بعد از شهادت امام حسین چه گفت؟

لَعِبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا      خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

ظاهراً یزید بر مسند امارت مؤمنان تکیه کرده اما می‌گوید: «اصلاً خبری نیامده و وحی هم نازل نشده!» چرا؟ دلیلش این آیه شریفه است که «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> یعنی اگر آن حقیقت درونی هم کشف شده باشد، اعمال بیرونی او را بیرون می‌کند. راز این واقعیت آن است که چون انسان دچار ناسازگاری درونی می‌شود یا باید بگوید آن حرفها دروغ است و این اعمال من درست، یا اگر به آنها اعتقاد دارد، باید کارهای بدش را کنار بگذارد. نمی‌تواند اینها را با هم جمع کند. بنابراین اگر ایمان و عمل صالح کاملاً با هم همراه شد، انسان دائماً رشد می‌کند و ارزش‌ها درون او نهادینه می‌شود و اگر دچار تعارض شد، یکی دیگری را بیرون خواهد کرد.

پرسش: نمی‌خواهم زیاد در بحث‌های نظری بمانم. فکر کنم تقسیم‌بندی شما که درست بود و بنده هم قانع شدم، باز هم به همان توحید نظری و

۱. روم، ۱۰

۲. روم، ۱۰

عملی برمی‌گردد، یعنی انگیزه و عمل را بالاخره در توحید عملی باید ببینیم، آیه‌ای که الان اشاره فرمودید «لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» ممکن است عمل صالح داشته ولی ایمان نداشته باشد «أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا» یا ایمان داشته ولی عمل صالح نداشته، یعنی باز هم برمی‌گردیم به همان دو شاخه اصلی، بعد در شاخه‌های فرعی چه تقسیم‌بندی باید انجام دهیم؟

**پاسخ:** بسیاری می‌گویند انسان دارای دو بعد است. اما به نظر بنده، انسان سه بعد و سیستم دارد. یک‌جا قرآن از روح و یک‌جا از نفس صحبت می‌کند و یک‌جا هم از جسم. بنده معتقدم که انسان یک موجود سه سیستمی است نه دو سیستمی. روح را در یک‌جا به انسان ارائه می‌کنند و دیگر صحبتی از آن نیست ولی نفس همه جا حاضر است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»<sup>۱</sup> تعبیری که برایتان خواندم «كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» صحبت از نفس است. نفس هم دو بخش خودآگاه و ناخودآگاه و یک سیستم اجرایی به نام اراده دارد. تقسیم‌بندی‌هایی که گاهی فیلسوفان و روانشناسان می‌کنند نباید دست ما را ببندد. ما باید سراغ قرآن کریم برویم، به نظر من قرآن کریم در حوزه انسان‌شناسی مظلوم است. هنوز آموزه‌های قرآنی ارائه و تبیین نشده و کسی در آموزه‌های قرآنی به خوبی تدبیر نکرده است.

روایاتی که قرآن در حوزه انسان مطرح کرده، هنوز ناشناخته است. توحید نظری و عملی اشاره‌ای است به این که انسان را در دو حوزه دیده و مبانی آن‌ها را جدا نمی‌دیدند. تا حوزه اندیشه به بینش، نگرش، باور و ایمان تبدیل شود و تا بیاید به حوزه عمل، قرآن سه مطلب را مطرح می‌کند.

ببینید شیطان، خدا را می‌شناخت یعنی اندیشه، اندیشه توحیدی است  
 آخرش هم می‌گوید: «قال فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّهُمَ أَجْمَعِينَ»<sup>۱</sup> یعنی حتی وقتی اجازه  
 غوایت و گول زدن مردم را می‌گیرد، باز اندیشه‌اش خراب نمی‌شود. با این  
 اندیشه شیطان، وی در حوزه اندیشه، توحیدی است ولی در حوزه عمل، بد  
 و کفرآمیز است: «الا ابليس و كان من الكافرين»<sup>۲</sup> حتی آن موقعی که عبادت  
 می‌کرد از کافرین بود. در حوزه عمل که شیطان پرچمدار بدی‌هاست و هر  
 عمل ناصالحی در دنیا انجام می‌شود به گمراه‌سازی و پرچمداری او صورت  
 می‌پذیرد و خود او تعبیر می‌کند: «من جلو راه دیگران را می‌گیرم و  
 گمراهشان می‌کنم. شیطان از خدا می‌خواهد حالا که این‌طور شد، من که  
 سرمایه‌هایم سوخت، به من عمر طولانی بده.» تقاضا و درخواست از  
 خداست، پس خدا را به عنوان مبدأ می‌شناسد، ولی قرآن می‌گوید: «كان من  
 الكافرين.» پس شیطان در آن حوزه‌ای که ما اسمش را می‌گذاریم حوزه  
 انگیزه، باور و به تعبیر روانشناسی، احساسات، دچار کفران است و در  
 حوزه عمل، کاملاً بر ضد توحید حرکت می‌کند.

این نشانه این است که ما نباید در آن قالب‌ها گرفتار بشویم. قرآن این  
 سه حوزه را از هم جدا می‌کند. مگر مردمی که علیه بسیاری از بزرگان دین  
 جنگیدند، اندیشه آن‌ها غیر توحیدی بوده است؟ مثلاً عمر سعد به کسانی که  
 امام حسین (ع) را کشتند، می‌گوید: «يا خَيْلَ اللَّهِ اِرْكَبِي وَ بِالْجَنَّةِ ابْشِرِي؛ ای  
 لشگر خدا برخیزید و سوار مرکب‌هایتان شوید! می‌خواهیم به بهشت

۱. ص، ۸۲

۲. بقره، ۳۴

برویم!» یعنی به شهادت رساندن امام حسین رنگ دینی و توحیدی می‌زنند! بنابراین اگر ما این سه حوزه را از هم جدا نکنیم می‌پنداریم هر که خدا را شناخت، مؤمن می‌شود در حالیکه این طور نیست، خیلی‌ها خدا را می‌شناسند، اما علی‌رغم علم و توحید نظری، دچار انحرافات می‌شوند. در این که حوزه ایمان و عمل جداست، باز هم شاهد قرآنی داریم، خداوند می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَاةَ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ.»<sup>۱</sup> یعنی خداوند او را با داشتن دانش، گمراه ساخته است. تعبیر قرآن کریم است که اندیشه وی، علمی و درست است، اما علی‌رغم آن دچار انحراف می‌شود.

نمونه‌ای که قرآن معرفی می‌کند، بلعم باعورا است، بلعم باعورا نوعی انحراف عملی دارد، اوّلش قرآن می‌فرماید: «الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها»<sup>۲</sup> می‌رسد به درجه مستجاب الدعوه‌ای اما با کفر از دنیا می‌رود.

باید توضیح بدهیم که اندیشه برای تبدیل شدن و آمدن به مرحله عمل باید از کاتالیزوری بگذرد که قرآن اسمش را ایمان و باور گذاشته! و عمل بر طبق آن ایمان، صورت می‌گیرد و استقامت ورزیدن براساس ایمان تا جایی که انسان به مرتبه‌ای برسد که آزمون‌های بالاتری را بگذراند.

**پرسش:** نکته جالب این است که شما مبانی برنامه‌ریزی فرهنگی و مهندسی اجتماعی را از مایه‌های قرآنی می‌گیرید و فکر می‌کنم تا حالا امر مغفولی بوده است. تقسیم‌بندی سه‌گانه جای بحث دارد و مفصل است، بحث روح و نفس در قرآن بیشتر باید باز شود. نکته دیگر اینکه شما در

---

۱. جائیه، ۲۳.

۲. اعراف، ۱۷۵.

بحث عدالت اجتماعی در حوزه عمل فرمودید که در محور عدالت غیر از عدالت سیاسی و قضایی، آحاد مردم هم باید قائم به عدالت باشند یعنی، انگیزه قائم به قسط شود، این برای من یک مقدار تازگی داشت اگر مقداری بیشتر آن را توضیح بدهید، ممنون می‌شوم؟

**پاسخ:** نکته اولی که فرمودید اصلاً بنده اعتقاد این است که بدون این‌که جامعه با آموزه‌های قرآنی انس بگیرد، امکان مهندسی فرهنگی دینی به گونه‌ای که ارزش‌های دینی نهادینه شود، وجود ندارد. بنده فکر می‌کنم تنها راه همین است و علت انحرافات که الان در جوامع دینی و اسلامی در دنیا مطرح است، این است که از قرآن غفلت شده است! یعنی اگر واقعاً آموزه‌های قرآنی نهادینه شود و در فرهنگ اجتماعی، داد و ستد شود و تبدیل به یک مدل فکری و بینشی شود، تمام رسوبات فکری غلط، کنار ریخته می‌شود و واقعاً یک جامعه صالح و مصلح خواهیم داشت.

**پرسش:** مگر تا به حال نشده است؟

**پاسخ:** بحث من ناظر به خارج نیست. در جوامع مختلف، نهادینه شدن فرهنگ قرآنی، نسبی است؛ یعنی اینکه مثلاً ما به دلیل این‌که به فرهنگ اهل بیت (ع) نزدیک هستیم، نوع نگرش‌هایمان در بعضی جاها بسیار درست است و بعضی جاها که از تبیین یا سیره اهل بیت (ع) فاصله گرفتیم، دچار آسیب هستیم و باید خودمان را اصلاح کنیم. ولی در جوامعی، اصلاً مُبَیِّن قرآن کریم فراموش و نادیده گرفته شده است؛ لذا آنها دورتر هستند. می‌دانیم خدای متعال آموزگارانی برای بیان قرآن تعیین کرده است: «لتبیین



لِّلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۱</sup> و براساس آیه دیگر، قرآن را ابلاغ کنند: «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»،<sup>۲</sup> ولی خداوند در آیات دیگر فرموده که بیان‌کنندگان باید پاک باشند: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»<sup>۳</sup> بعد معرفی فرموده که مطهرون چه کسانی هستند. یعنی اگر شما کتاب را دارید، نباید آموزگار آن را کنار بگذارید. این اتفاق به طور نسبی در جوامع مختلف می‌افتد و به مقداری که از آموزه‌ها یا از آموزگاران فاصله بگیرند به همان مقدار دچار آسیب می‌شوند. حالا ما بحث خارجی نداریم که چه مقدار در چه جامعه‌ای این اتفاق افتاده است. اما از این طرف عرض می‌کنم باید ما نهادینه‌سازی همزمان ارزش‌ها در افراد و جامعه را دنبال کنیم.

در ابتدای سخن عرض کردم که بحث نهادینه‌سازی ارزش‌های دینی، یک سری مبانی و زیرساخت دارد. برای این است که باید بدانیم که مدل فکری قرآن در مورد مباحث اجتماعی چه مدلی است؟ آیا مدل فردی است؟ مدل اجتماعی است؟ یا مدل فرد در اجتماع است؟

به نظر می‌رسد که اسلام، فرد را در جامعه می‌بیند، هم فرد را در جامعه مؤثر می‌بیند و هم جامعه را در فرد مؤثر می‌بیند و نوعی اصلاح همزمان را پیشنهاد می‌کند و شیوه انبیاء الهی هم همین بوده یعنی هم «أَدِّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ» هم مبارزه با طاغوت‌ها و هم فراخوان مردم به توحید کامل است. برای این که اگر ما حکومتی عادلانه، مثل حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) را درست

۱. نحل، ۴۴

۲. مائده، ۶۷

۳. واقعه، ۷۹

کردیم، اما جامعه دچار انحرافات فکری و اصلاح نشده بود. این مدل در مقام عمل با تعارضاتی مانند حرکت ناکثین، مارقین و قاسطین مواجه می‌شود و حاکمیت درستی مثل حکومت امیرالمؤمنین (ع)، در مقام عمل با اشکالاتی مواجه می‌شود. بنابراین مدلی را که قرآن پیشنهاد می‌کند این است که هم نظام و جامعه را اصلاح کنید، طاغوت‌ها را کنار بزنید و تحکّم طاغوت بر مردم را دور بریزید و هم از این طرف، مردم را در یک نظام فکری، بینشی، نگرشی و عملی اصلاح کنید تا این که همزمان فرد به جامعه، پیام نیکی بدهد و فضای اجتماعی هم به انسان، حرکت در مسیر درست را پیشنهاد کند. اگر این اتفاق نیفتد، ما در طول تاریخ مدل‌هایی را داریم که حتی رهبران معصوم در رأس آن قرار گرفتند، ولی ملاحظه می‌فرمائید که چه اتفاقاتی در طول تاریخ افتاده است.

جالب است در روایات داریم که وقتی امام عصر می‌آید، هم خرد مردم رشد می‌کند و شهروند خردمند و عادل داریم و هم حاکمیت عدالت‌محور و خردورزانه داریم. قرآن هم در این آیه می‌گوید «وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»<sup>۱</sup> یعنی بر اینها از سوی خداوند منت گذاشته می‌شود و مردم، خودمحور می‌شوند و آن رشد لازم را پیدا می‌کنند و هم می‌فرماید: آن جامعه هم جامعه‌ای ایمن می‌شود به گونه‌ای امنیت فراگیر می‌شود که «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»<sup>۲</sup> قرآن هر دو را مطرح می‌کند و در تعبیر قرآن و روایات، مدل درست نهادینه‌شدن

---

۱. قصص، ۵

۲. نور، ۵۵

ارزش‌های دینی در جامعه، مدل مهدوی است.

### جمع بندی

خلاصه بحث‌هایی که مطرح کردیم این شد که ما برای نهادینه‌سازی ارزش‌های دینی در جامعه، باید سه حوزه را مورد توجه قرار بدهیم. ۱. حوزه اندیشه ۲. حوزه انگیزه و ۳. حوزه عمل. برای هر کدام از اینها قرآن به طور روشنی هم مباحث تئوریک و هم امور کاربردی را مطرح کرده است و هم مدل خاص و ویژه‌ای ارائه کرده است. یعنی قرآن از این جهت جامعیت دارد.

در حوزه ارتباطات انسانی، آیات قرآن بیش از آیات مربوط به احکام است. این موضوع را استاد بزرگوار حضرت آیت‌الله جوادی مکرر در مباحث خودشان مطرح کرده‌اند که ما در حوزه احکام، حدود ۵۰۰ آیه داریم ولی آموزش چگونگی انجام آن عبادات، به پیغمبر واگذار شده است، «صلّوا کما رأیتُمونی أُصلّی؛ آنگونه که من نماز می‌خوانم، نماز بخوانید.» «خذوا عنی مناسککم؛ بیایید مناسک حج را من به شما یاد بدهم؛ زیرا این نماز و حج را جبرئیل به من یاد داده است.»

قرآن در ابتدای سوره بقره، در حوزه ارتباطات و مناسبت‌های انسانی، انسان‌ها را به سه گروه مؤمن، کافر (مشرک) و منافق تقسیم می‌کند. گاهی مشرک نیز جزو کفار قرار می‌گیرد و گاهی منافقین هم به اعتباری زیرمجموعه کفار قرار می‌گیرند. یعنی به اعتبار واقعیت این دو نیز از اقسام کافر هستند. تا آخر قرآن این تقسیم‌بندی ادامه دارد. چرا افراد را به این سه

دسته تقسیم می‌کنیم؟ زیرا ارتباطات اینها هم در حوزه فردی و هم در حوزه اجتماعی مطرح است. مؤمن وقتی مؤمن می‌شود، «اولئک بعضهم اولیائهم بعض»<sup>۱</sup> و تکالیفی پیدا می‌کند.

## اصول نهادینه‌سازی ارزش‌ها در جامعه

من در مورد جامعه‌سازی نبوی(ص) مقاله‌ای دارم که هفت اصل را در حوزه جامعه‌سازی دینی در سیره نبوی مطرح کرده است.<sup>۱</sup> این هفت اصل را در اینجا مطرح می‌کنم و بعد به بخش دیگری از سخن می‌پردازم.

۱. اصل اقامه عدالت توسط همه مردم در زندگی فردی و اجتماعی.

۲. اصل وحدت و حل و فصل اختلافات درونی

۳. اصل ایجاد زمینه‌هایی برای مهرورزی.

چون جامعه دینی جامعه‌ای بسیار مهربان نسبت به یکدیگر است. تعبیر قرآن «و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم»<sup>۲</sup> است. جامعه‌ای که همراه رسول خدا سیر می‌کند در حقیقت از یک مهرورزی «رحماء بینهم» برخوردار است.

۴. اصل تعاون و همکاری در کارهای خیر و کناره‌گیری نسبت به

---

۱. فصل‌نامه اندیشه تقریب، سال سوم، شماره ۱۰، بهار ۱۳۸۶

۲. فتح، ۲۹

کارهای منفی که حتی اگر در جامعه‌ای نهادینه شده باشد.

۵. اصل نیکوکاری، احسان، انفاق، مبارزه با فقر مادی و معنوی، بسط نیکوکاری، درستکاری و صداقت در داد و ستدها، اینها خیلی با هم پیوند دارند.

۶. اصل مسئولیت نظارت همگانی: قرآن بلافاصله بعد از این که به ولایت مؤمنین بر هم اشاره می‌کند، می‌فرماید، «والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف ینهون عن المنکر»<sup>۱</sup> اگر می‌گوید «کنتم خیر امة»<sup>۲</sup> بهترین مدل اجتماعی، بعدش می‌گوید «تأمرن بالمعروف تنهون عن المنکر» شاید حدود ۳۰، ۴۰ آیه به تصریح و یا اشاره به این موضوع اشاره کرده است.

۷. اصل مبارزه با آسیب‌ها، فسادهای اخلاقی، اداری، مالی و سیاسی.

۸. اصل ساماندهی و به‌سامان کردن امور: مثلاً پیامبر یک روز از مسجد بیرون آمدند و دیدند که آقایان و خانم‌ها وقتی می‌خواهند از مسجد بیرون بیایند با هم برخورد و تلاقی دارند. خوب این برخورد مرد و زن با یکدیگر، آسیب‌زاست. بلافاصله حضرت فرمودند باید در جداگانه‌ای را به زنان اختصاص بدهیم و محقق شد. حتماً می‌دانید در مسجد النبی، دری به نام «باب النساء» داریم که مبنایش همین تعبیر رسول خداست.

در مدل حکومتی امیرالمؤمنین(ع) هم همین طور است، گزارش می‌دادند که فلان حاکم مشکل دارد. وقتی به اطمینان می‌رسیدند، نامه عزل را به دست شاکمی می‌دادند و می‌فرمودند: «این حکم را به او ابلاغ کن!» این یعنی پیگیری و جدیت در امور، امروز و فردا نکردن. چقدر در نامه‌های امیرالمؤمنین(ع)

۱. توبه، ۷۱

۲. آل عمران ۱۱۰

دستورات ریز داریم که همه مبانی قرآنی دارد. این در نظام قرآنی یک اصل است که ما باید امور را به سامان کنیم، نباید امور را رها کرد.

۹. اصل عمران و آبادانی: قرآن می‌گوید که خدای متعال، شما را از زمین آفرید، پس شما باید زمین را آباد کنید، «هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها» در نامه‌هایی که حضرت امام علی (ع) به عنوان مسئولیت یک حاکمیت دینی می‌نویسد، می‌گوید: «و عمران بلادها» تعمیر و آباد کنید. آبادانی سیستم‌های مختلفی دارد. سیستمی که قرآن و روایات پیش‌بینی می‌کنند، سیستمی است که با آموزه‌های پیشین انسان مطابقت دارد. سیستم جبری نیست. سیستم شکوفاسازی و انطباق است. این تلفیق یعنی مسیر عالم یکی بیشتر نیست؛ از خدا شروع می‌شود و به خدا منتهی می‌شود «إنا لله و إنا الیه راجعون»<sup>۲</sup> بر این اساس، نظام‌های حاکمیتی هر چقدر به آموزه‌های قرآن نزدیک‌تر باشند، در شکوفاسازی ذخیره‌های باطنی انسان از نظر فکری، عملی، اخلاقی و عاطفی نزدیک‌ترند.

اینجاست که بحث به سامان رساندن امور به عنوان یک اصل هم در قرآن و هم در سیره، در حوزه جامعه‌سازی دینی، مطرح است.

### مدل فرهنگ‌سازی پیشنهادی

اما در حوزه فرهنگ‌سازی به نظرم می‌آید ما باید مراحل زیر را طی کنیم:

۱. معرفی جایگاه و آثار قرآن کریم

---

۱. هود، ۶۱

۲. بقره، ۱۵۶

اولاً جایگاه قرآن را در جامعه به خوبی تبیین نکرده‌ایم. حدود ۵۰ آیه در قرآن وجود دارد که خود قرآن را معرفی کرده است. به نظرم هنوز با کارکردها، اهداف، رسالت و مأموریت اصلی فردی، اجتماعی و بین‌المللی قرآن به خوبی آشنا نیستیم. برای اینکه قرآن می‌گوید من آدم شما را که در حوزه انگیزه تحت فشارید، شفا بدهم «شفاء لِمَا فِي الصُّدُورِ» و در حوزه اجرا می‌گوید: «هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ»<sup>۱</sup> شما وقتی قرآن را داشته باشید به پاکیزه‌ترین سخنان شما را به صراط مستقیم هدایت می‌کند. «اصلاً کار قرآن این است که ایجاد فکر و ذکر بکند و لذا تأکید می‌کند، قرآن بخوانید، ببینید چه اتفاقی می‌افتد.

این که صرفاً به قرائت به معنای اصطلاحی‌اش بپردازیم و مردم را با معنا و مفاهیم قرآن آشنا نکنیم، کافی نیست؛ چون قرآن می‌گوید هر پیامبری را فرستادیم، طبق زبان مردمش صحبت کرد، وقتی ما قرآن را در جلسات قرائت می‌خوانیم حتماً باید ترجمه‌اش را نه به زبان ادبی که مردم نفهمند، بلکه به زبان ساده مثل خود قرآن، برای مردم بخوانیم، ساده باشد، زیرا «و لقد يسرنا القرآن للذكر»<sup>۲</sup> قرآن کریم، گرچه قول ثقیل است «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً»<sup>۳</sup> ولی قرآن می‌گوید، همین قول ثقیل را آسان‌سازی کردیم پس شما متذکرش شوید. به نظرم در گام نخست ما باید جایگاه، اهمیت و کارکردهای قرآن را به خوبی تبیین کنیم.

۱. حج، ۲۴.

۲. قمر، ۱۷.

۳. مزمل، ۵.



## ۲. معرفی انسان‌شناسی قرآن

در گام بعد آموزش انسان‌شناسی لازم است؛ قرآن در حوزه فرهنگ‌سازی، مدلی در انسان‌شناسی دارد. این مدل غیر از مدل‌های فلسفی و مدل‌های روانشناختی است. قرآن تعبیری دارد که می‌گوید: قرآن کتابی است که «لقد انزلنا اليكم كتاباً فيه ذِكْرُكُمْ»<sup>۱</sup> ذکر شما در آنجاست. بیایید من به شما بگویم بعد می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»<sup>۲</sup> سراغ من بیایید، من شما را جوری پرورش می‌دهم که دیگران اصلاً نمی‌توانند به شما آسیب برسانند. در حقیقت قرآن مصونیتی به انسان می‌دهد که آسیب‌ناپذیرش می‌کند. مدل خاصی را برای تربیت برای رشد مطرح کرده است، «ففرّوا إلى الله»<sup>۳</sup> چشم درون انسان را به ملکوت جهان باز می‌کند و می‌گوید شما غیر از این چشم ظاهر، چشم دیگری دارید. آدم را به عالمی می‌برد و می‌گوید شما اصلاً جایگاهتان اینهایی نیست که فکر می‌کنید، «اولم ينظروا في ملكوت السموات و الارض»<sup>۴</sup> حالا شما را چه شده که به ملکوت عالم نگاه نمی‌کنید؟ مگر انسان می‌تواند به عالم ملکوت نگاه کند؟ بلی! نه تنها می‌تواند که اگر نکند باید توبیخ بشود و انسان‌شناسی او، انسان‌شناسی درستی نیست.

اعتقاد من این است اگر انسان‌شناسی قرآن تبیین شود، همه آموزه‌های مکتب‌های انسان‌گرا را باطل می‌کند. برخی از مراتبی که قرآن در مورد

۱. انبیاء، ۱۰.

۲. مائده، ۱۰۵.

۳. زاریات، ۵۰.

۴. اعراف، ۱۸۵.

انسان قائل است، هنوز نیامده‌اند. قرآن می‌گوید، همین که اینجا نشست‌های باید ملکوت را ببینی و اگر نمی‌بینی چرا؟ با آدم تویخ‌گونه حرف می‌زند، می‌گوید اگر کسی در اینجا نایبنا شد در جهان آخرت هم نایبنا محشور می‌گردد: «فانها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التی فی الصدور»<sup>۱</sup> بعد می‌فرماید: «و من كان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلاً»<sup>۲</sup> اینجا باید چشمتان باز شود، شما همین جا می‌توانید خالصاً برای آخرت زندگی کنید، همین جا می‌توانید بهشتی شوید. قرآن مدلی را معرفی می‌کند که انسان فرو می‌ماند که این چه مدلی است؟ چرا بشر این مدل را نمی‌شناسد؟ کجا دارد می‌رود؟ لذا قرآن هم می‌گوید: «أَنی توفکون»،<sup>۳</sup> «أَنی تصرفون»<sup>۴</sup> آخر کجا می‌روید؟ «أین تذهبون»<sup>۵</sup> بیایید من به شما بگویم، که هستید و چه دارید.

بدین سان است که به نظرم، در مرتبه دوم بعد از تبیین جایگاه قرآن، در حوزه فرهنگ‌سازی نیاز داریم به اینکه انسان‌شناسی قرآنی را به خوبی بشناسیم و به انسان بشناسانیم. آن وقت زمینه‌ای پیدا می‌شود که انسان خودش را بشناسد.

روانشناس آلمانی، «کارن هورنای» نیز می‌گوید، کسانی که دچار فشارهای عصبی هستند، اگر بفهمند چرا دچار فشار عصبی شده‌اند، فوراً این فشارها

۱. حج، ۴۶.

۲. اسراء، ۷۲.

۳. انعام، ۹۵.

۴. یونس، ۳۲.

۵. تکویر، ۲۶.

شکسته می‌شود و خود به خود، ساختار عصبانیت از بین می‌رود!

بعضی‌ها می‌گویند ایشان اصلاً راه‌حلی ارائه نکرده در حالی که راه درمان ایشان این است که می‌گوید: «اگر فهمیدی چه اتفاقی در درونت افتاده، خود به خود می‌فهمی که چرا در فشار هستی؛ پس شکسته می‌شود.» اما قرآن، افزون بر معرفی انسان به خودش می‌گوید: «من یک سری مؤیدات تثبیت‌گرا یا تعالی‌بخش هم دارم.» اگر صحبت از تقوا می‌شود، گاهی ما به بحث تقوا نگاه سنتی داریم، گاهی هم یک نگاه عمیق روانشناختی و فرهنگی داریم، آن وقت ماجرا، ماجرای دیگری می‌شود. یعنی اگر مدل انسان قرآنی به خوبی شناخته شود، آن وقت روشن می‌شود که جایگاه نماز و تقوا کجاست؟ جایگاه پیوند و تصحیح مناسبات انسانی کجاست؟ ما فکر می‌کنیم اگر گناهی کردیم، یعنی اگر من غیبتی کردم یا کسی را مسخره کردم، چه می‌شود؟ اما وقتی می‌آئیم سراغ قرآن می‌بینیم اتفاقات بیشتری می‌افتد. قرآن از یک سری اعمال صحبت می‌کند و می‌گوید: شما الان خبر ندارید که چه دسته‌گل‌هایی به آب می‌دهید: «فَنَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> یا در آیه دیگری می‌گوید «أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ»<sup>۲</sup> از آنجایی که نمی‌دانید دچار حَبَطِ عمل می‌شوید. یا می‌گوید شیطان جاهایی با شما تماس می‌گیرد که شما فکر می‌کنید خودتان هستید، یعنی حوزه‌های جدیدی را به انسان معرفی می‌کند، یک تیزبینی‌هایی را به انسان می‌دهد که جز در قرآن، بنده در هیچ جا اینها را نیافتم.

---

۱. یونس، ۲۳.

۲. حجرات، ۲.

این زمینه‌ها بعد از این است که ما آن دو مرحله را طی کنیم، یعنی جایگاه انسان‌شناسی قرآن شناخته شود. آن وقت در حوزه فرهنگ‌سازی عمومی موفق می‌شویم. یعنی همه انسان‌ها با انتخاب و اختیار خودشان آموزه‌ها را فرا می‌گیرند و عمل می‌کنند و لازم نیست از بیرون کاری را انجام دهیم؛ زیرا خود او سرمایه دارد. در مقام عمل برای حل و فصل اختلافات و موارد نادر، ۱۰ درصد نیروی نظامی، انتظامی و قضایی می‌خواهیم و گرنه ۹۰ درصد کار را فرهنگ‌سازی دینی انجام می‌دهد و جامعه صالح، مصلح و نمونه ایجاد می‌شود.

علامه طباطبایی در این آیه شریفه قرآن کریم «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا»<sup>۱</sup> می‌گوید اینجا معنای امت وسط، یک امت معتدل نیست، بلکه مقصود جامعه‌ای است که واسطه بین رسول خدا و بین جوامع دیگر است، یعنی شما باید یک نمونه و مدلی را بسازید که جوامع دیگر بگویند عجب، جامعه دینی این طور است و جذب شوند.

این که در بیانات اهل بیت (ع) هم آمده است: «لَوْ عَلِمُوا النَّاسَ مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَبِعُونَا» اگر مردم زیبایی‌های حرف‌های ما را بفهمند، سراغ ما می‌آیند، اگر می‌گویند «کونوا لنا زیناً و لا تکنوا علینا شیئاً» شما باید باعث زینت ما باشید نه باعث سرافکنده‌گی، اگر در یک جایی دارند «کونوا دُعاةً للناسِ بَیْرِ السنتکم»، اگر علامه طباطبایی می‌فرماید که مباحث اخلاقی گفتاری نیست، عملی است یعنی این که من باید به اخلاقی عمل کنم تا

دیگران ببینند و خود به خود به این کلاس بروند. اگر می‌خواهیم ذکر خدا را پیدا کنیم قرآن، ما را به سیره پیغمبر ارجاع می‌دهد. دلیل همه اینها فرهنگ‌سازی است یعنی سازوکار فرهنگی اجتماعی را در حوزه قانونگذاری، اجرا و مناسبات انسانی را براساس آموزه‌های قرآن با تبیین پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) تعریف کنیم. این هم مدلی است که در عرصه فرهنگ‌سازی باید دنبال کرد.

**پرسش:** شما انسان‌شناسی قرآنی را بعد از تبیین جایگاه قرآن در

فرهنگ‌سازی و مرحله سوم می‌دانید؟

**پاسخ:** بله فرهنگ‌سازی آموزه‌های قرآن چهار مرحله دارد: تلاوت،

تزکیه، تعلیم و اجرا که همه مستند قرآنی دارد: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ»<sup>۱</sup> تزکیه به نظر بنده یعنی برداشتن فشارها و بعد در حوزه تبلیغ و نهادینه‌سازی «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» باید فرهنگ عمومی شود و بعد در حوزه تبلیغ آیات الهی و آیاتی که می‌گوید باید سراغ اجرا بروید. قرآن این چهار مرحله را تبیین کرده و در سیره پیغمبر(ص) هم این اتفاق به صورت خاص افتاده است.

**پرسش:** تزکیه را از عمل جدا می‌دانید؟

**پاسخ:** بخش بیرونی تزکیه به حوزه عمل منتهی می‌شود؛ اما بخش

درونی‌اش حتماً جداست. یعنی باید اتفاقاتی در درون شکل بگیرد وگرنه عمل به تنهایی قابل اصلاح نیست. اصلاً وقتی منبع کنترل دست فرد نیست،

دست شیطان است، در حوزه عمل، او گرفتار و اسیر است: «استزله‌م الشیطان ببعض ما کسبوا»<sup>۱</sup> اما قرآن در حوزه فردی، مدلی را ارائه کرده که مدل قرائت و انس با قرآن و داد و ستد عاطفی با قرآن است. قرآن می‌گوید وقتی کسانی داد و ستد عاطفی پیدا کنند، زمینه تأثیرپذیری و شکوفاسازی ایجاد می‌شود، «تلین جلودهم» به سجده می‌افتند و گریه می‌کنند. داد و ستد عاطفی با قرآن هنوز در ما شکل نگرفته است. قرآن می‌گوید: «وَإِذَا تُلِيتُ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا»<sup>۲</sup> ایمان شروع به افزایش پیدا کردن می‌کند. داد و ستد عاطفی یک روش ویژه است که قرآن پیشنهاد کرده ولی در بین ما هنوز تحقق پیدا نکرده است. اول یاد گرفتن، درونی‌سازی و در پایان هم محقق ساختن آن در همه عرصه‌های درونی و بیرونی وجود شماست. این اتفاقی است که در حوزه فردی باید بیفتد، اگر این مراحل انجام نشود و یا ما برنامه‌ای برای اجرای آن نداشته باشیم، آنچه که در ذهنمان هست به صورت کامل محقق نخواهد شد.

**پرسش:** منظر شما، منظر بسیار خوبی بود ولی من احساس می‌کنم بیشتر به این مساله از منظر روانشناختی نگاه کرده بودید، در حالی که نهاده‌ی نه‌کردن را بیشتر در مباحث جامعه‌شناسی می‌گوئیم، یعنی جایگاه تئوری نهاده‌ی نه‌اصلاً در حوزه جامعه‌شناسی است. چون بالاخره جامعه‌هویی دارد که از جمع تک‌تک افرادش متفاوت است.

۱. آل عمران، ۱۵۵

۲. انفال، ۲

**پاسخ:** اشاره کردم که این بحث، سلسله بحث‌هایی زیرساختی را می‌طلبد که یکی همین است. بعضی‌ها اصلاً فردگرایی را اصل قرار می‌دهند و می‌گویند اصالت با فرد است و بعضی‌ها اصالت را به جامعه می‌دهند. به نظر من مدل قرآن، فرد در جامعه است که به این مدل قبلاً اشاره کردیم.

گرایشی بین‌رشته‌ای به نام روان‌شناسی اجتماعی وجود دارد که کتاب‌های مشهورش در ایران ترجمه شده است. اساساً فرد در جامعه رشد و نمو می‌کند، اما هرگز جامعه، وجه فردی انسان را سلب نمی‌کند. چه این‌که مسئولیت او هم در جامعه، هیچ وقت به عنوان یک فرد گم نمی‌شود. اصلاً در بحث جامعه‌پذیری، قرآن معتقد است اگر جامعه‌ای فاسد شد، شما از آن جامعه کناره بگیرید و می‌بینید که قرآن، کار اصحاب کهف را تأیید می‌کند و بحث مهاجرت را مطرح می‌کند. «تَعَرَّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» در مباحث فقهی حرام است انسان به جایی برود که او را به جاهلیت برگرداند، اینها همه نشان‌دهنده این است که قرآن، جامعه را اصیل نمی‌داند اما کاملاً درست است. می‌توانیم از رویکرد اجتماعی هم به این مساله نگاه کنیم همان طور که بنده در بحث اشاره کرده و در آن زمینه هفت اصل را هم مطرح کردم. یعنی آن نگاه را هم داشتم که ترکیبی از نگاه روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بود که اگر جامعه کاملاً آن هفت اصل را انجام ندهد و اگر ما در حوزه روانشناسی و فردی هم کار بکنیم، باز تأثیرات نادرست محیط و فضای فرهنگی تأثیرات نامطلوبی را بر فرد خواهد گذاشت و لذا بعد از جامعه‌شناسی به فرهنگ‌سازی پرداختم و بعد برای این‌که ترکیبی از مباحث جامعه‌شناختی، فرهنگی، فردی و روانشناسی باشد سراغ امور فردی آمدم،

سعی کردم مدلی مطرح شود که جامع بین همه رشته‌ها باشد و یک نگرش چند جانبه را به موضوع داشته باشد تا ما در حوزه فردی وجه مغفول نداشته باشیم. البته بخش اراده انسان بخش مهمی است که دیگر فرصت نیست به این بخش بپردازم، چون نیروی اجرایی عقل انسان است. اگر آن تقسیم‌بندی را بپذیریم، خود عقل نظری و عملی، بحث بسیار مهمی است. طلب و اراده از مباحث سنگین مطرح شده است که نظرات حضرت امام(ره) هم در این باره، در دو جلد چاپ شده است. بنابراین بنده سعی کردم بحثی که مطرح می‌کنم، جامع باشد. هم نگاه جامعه‌شناسی داشته باشیم و هم نگاه فرهنگی و هم نگاه فردی و روان‌شناختی.

**پرسش:** شما از یک طرف، فرمودید که یک چیزهایی از ابتدا به انسان آموخته شده یعنی این که فطرتش حاوی یک سری چیزهاست، از طرف دیگر، می‌بینیم که وقتی در واقعیت جامعه نگاه می‌کنیم، بیشتر افراد مصداق همان «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»<sup>۱</sup> هستند. یعنی بیشتر ما از نظر فرهنگی گرایش به کار بد کردن داریم و می‌گوئیم سوق دادن به سمت بدی خیلی راحت‌تر از سوق دادن به سمت خوبی است، چطور می‌شود این پارادوکس را حل کرد؟

**پاسخ:** اصل بحث همین است، نکته بسیار خوب و سؤالی بسیار اساسی را مطرح کردید. این حقایق درون انسان است اما اینها به صورت الهام است و خداوند متعال می‌گوید به صورت فطرت است و نیاز به شکوفاسازی دارد. متأسفانه خانواده، همسالان، فضای فکری، سازوکار اجتماعی و



مناسبات شکل گرفته در جامعه یعنی این فضاها و محیط‌ها به جای شکوفاسازی آن بخش، روی بخش‌های خدمتگذار انسان، دست می‌گذارند. فسادها از بخش خدمتگذار انسان است که از کنترل عقل خارج می‌شود. یعنی منشأ آن شهوت یا غضب است. شهوت به معنای عام اخلاقی، وقتی در جامعه پیش می‌آید که پیش از بلوغ فرد، از طریق ماهواره‌ها فیلم‌هایی پخش شود و بلوغ زودرس ایجاد شود. وقتی شخص بیرون می‌آید، مناظری را می‌بیند که دائماً بُعد ذهنی و غریزه او را نسبت به مسائل جنسی فعال می‌کند و زمینه انحراف در او پیدا می‌شود. بنابراین اگرچه او سرمایه‌ها را دارد، ولی اگر فضای فرهنگی جامعه و مناسبات انسانی براساس آن آموزه‌ها شکل بگیرد، یقیناً ذات انسان، پاک و مطهر می‌ماند و تخلفات به‌ندرت صورت می‌پذیرد. از شخصیتی مثل حضرت آیت‌الله بهجت می‌پرسند «آقا چه کار کنیم در نماز حواسمان جمع باشد؟» ایشان فرمودند: «پرت کردن حواس نیاز به زور زدن و به اصطلاح تصمیم‌گیری دارد والا طبع انسان باید همان مسیر ترقی را در مقابل خدای متعال طی کند.»

حال چرا این‌گونه نیست؟ چه اتفاقی می‌افتد؟ زیرا درون پر از فشارها، زخم‌ها، طردها و تنفرهاست و لذا، به محض این‌که می‌خواهد تمرکز کند، مارهای درون چون مار و کژدم به آدم نیش می‌زنند. تا می‌خواهد چیزی بگوید یک نیش از درون می‌خورد و حواسش پرت می‌شود. جامعه هم همین‌طور است. همان کاری که شیطان در حوزه انسانی صورت می‌دهد در جامعه هم شکل می‌گیرد. والا اگر انسان در مدلی که عرض کردم و با همان ذخیره به دنیا بیاید، وقتی چشمش را باز می‌کند، فرهنگ توحیدی و قرآنی

بینند، کتاب راهنمایش، خودش و گستره حیاتش را بشناسد، محال است که سراغ بدی‌ها برود، مگر آدم‌های بسیار استثنایی، والا غلبه شهوت بر سعادت، بیشتر در اثر فشار فرهنگ موجود محیط اجتماعی و وسوسه‌های آن، صورت می‌پذیرد. درون، تمایل و رویکرد اصیل انسان براساس خیر، پاکی و طهارت است و به تعبیر قرآن، انسان از نوری باطنی برخوردار است. نور درون دارد که طاغوت‌ها را شکست می‌دهد - طاغوت به معنای عامش یعنی هر طغیانگری که برای «يُخْرِجُوهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»<sup>۱</sup> زمینه‌سازی می‌کند - ما معتقدیم انسان فضیلت‌گراست و حتی گرایش به خوبی‌ها هم در انسان گذاشته شده و تعبیر قرآن این است که به پیغمبر می‌گوید، خیالت راحت باشد، وکیل و تحمیل‌گر به مردم نباش «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» «ما علی الرسول الا البلاغ المبین»<sup>۲</sup> دلیلش این است که قرآن می‌فرماید: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»<sup>۳</sup> من انسان را جویری آفریدم که رشد و غی پیش او کاملاً مبین و روشن است. بدین‌سان در انحرافات، غرایز در انسان زمینه‌های داخلی را فراهم می‌کند. تحریک، وسوسه، شیطان و عوامل دیگر خارجی نیز زمینه‌های خارجی را فراهم می‌کنند. ممکن است در تعامل این دو عامل با همدیگر، «اکثرهم لایعقلون»<sup>۴</sup> اتفاق بیفتد.

البته اگر جامعه مهدوی تحقق پیدا کند و جامعه اصلاح شود و آن

۱. بقره، ۲۵۷.

۲. نور، ۵۴.

۳. بقره، ۲۵۶.

۴. عنکبوت، ۶۳.

ذخیره‌های فطری انسان به میدان بیاید، آن وقت می‌بینید که در جامعه مهدوی، مردم دست در جیب همدیگر می‌کنند و هیچ کس از جیب رفیقش بیشتر از نیازش بر نمی‌دارد، او هم در مورد رفیقش، شک و تردید نمی‌کند. فقیر پیدا نمی‌شود تا مردم به او زکات بدهند. یک خانم بدون هیچ تعرض و نگاه خیانت‌آمیزی از شرق به غرب عالم مسافرت می‌کند و مورد تعرض قرار نمی‌گیرد. یعنی این‌که شهوت انسان‌ها، در تابعیت عقلشان قرار می‌گیرد. پس هم‌اکنون این عوامل درونی و بیرونی، انسان موجود است؛ اما این علل بیرونی و درونی است که آن را به این شکل سوق داده است.

### جمع بندی و نتیجه گیری

**آقای شریفی:** عنوان نشست بررسی شیوه‌های نهادینه کردن ارزش‌های دینی در جامعه بود که استاد، بحث را در سه قسم مطرح کردند. ساحت‌های انسان را به ساحت‌های اندیشه، انگیزه و عمل تقسیم و هر کدام از این ساحت‌ها را به طور مفصل با تکیه بر آیات و روایات بازکاوی کردند. بحث دوم ایشان جامعه‌سازی دینی در سیره نبوی بود و مؤلفه‌هایی در این قسمت تعریف کردند و مقاله‌ای هم در این قسمت داشتند و در جامعه‌سازی دینی به مدلی اشاره و بحث فرهنگ‌سازی و مؤلفه‌های مربوط به آن هم مطرح شد.